

نقش ترادف کامل در آیات قرآن براساس سیاق (مورد مطالعه: مادّه لغوی ثَ قَ ف)

دکتر اعظم پرچم^۱ - اعظم ابراهیمی^۲

چکیده

ترادف پدیده‌ای مشترک میان زبان‌های مختلف است و زبان‌شناسان دنیا، نظرات گوناگونی درباره آن دارند. زبان‌شناسان متأخر، علت این اختلاف را نبود تعریف دقیق و جامع از این مسئله دانسته‌اند و پس از بیان تعریف ترادف، ترادف کامل در حیطه لغت را انکار نموده‌اند؛ این مقاله به اثبات ترادف کامل در حیطه مصداق و براساس سیاق آیات قرآن می‌پردازد.

پژوهش حاضر سعی دارد، ضمن واکاوی معنای لغوی برخی از واژه‌ها، براساس قرائن درون‌متنی و برون‌متنی آیات (سیاق)، ترادف کامل را در این دسته از واژگان و در حیطه مصداق اثبات کند.

سامانه ترادف رهنمون این معناست که بافت‌های مختلف آیات، توسعه ترادف واژه‌ها را به وجود آورده است؛ بنابراین می‌توان گفت: قرآن به زبان عربی غنا بخشیده و موجب زایش و توسعه واژه‌های مترادف گردیده است.
کلیدواژه‌ها: قرآن، ترادف، ترادف کامل، مادّه ثَ قَ ف، سیاق.

۱. نویسنده مسئول) دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان. Azamparcham@gmail.com

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان. A.ebrahimi557@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲ - پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۶.

مقدمه

ترادف پدیده‌ای مشترک میان زبان‌های گوناگون از جمله زبان عربی و واژگان قرآن است که از دیرباز موافقان و مخالفانی داشته است. کتاب‌های زیادی درباره پدیده ترادف نوشته شده است. نخستین کسی که به پدیده ترادف اشاره کرد، سیبویه بود که در *الکتاب خود یکی از اقسام کلام عرب را «اختلاف اللفظین و المعنی الواحد»* برشمرد و برای آن «ذهب و انطلق» را مثال آورد (سیبویه، ۱۴۰۴: ۱/۲۴؛ المنجد، ۱۹۹۷: ۶). اصمعی نیز نخستین کتاب مستقل در این زمینه را با عنوان *ما اختلف ألفاظه و اتفقت معانیه* نگاشت. از اوایل قرن سوم، شماری از دانشمندان اسلامی، کتاب‌های مستقلی را درباره اسم‌های فراوان برخی از ایشیا، مانند: خمر، خیل، سیف و... تألیف کرده‌اند. البته اگر کتاب‌های «غریب القرآن» که در آن‌ها به بیان مترادف‌های الفاظ غریب قرآن پرداخته شده است، جزء آثار مربوط به مترادف‌های قرآن دانسته شود، پیشینه تألیف‌ها به قرن‌های اولیه می‌رسد.

طرفداران ترادف معتقدند که این پدیده، از غنا، گستردگی و قدرت برتصرف در زبان عربی حکایت می‌کند و چه بسیارند کسانی که به این ثروت لغوی افتخار می‌کنند و آن را یکی از ویژگی‌های مهم زبان عربی برمی‌شمردند (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۲۲۱).

در بین لغت‌شناسان عرب، درباره این پدیده اختلاف شدیدی وجود دارد. از همان زمان که نخستین گروه از این لغت‌شناسان (در قرن دوم و سوم هجری) به جمع‌آوری واژگان مترادف از آثار فصیحان عرب پرداختند، پژوهشگران و لغت‌شناسان عرب دسته‌بندی و تقسیم‌بندی این مواد زبانی را آغاز نمودند. عده‌ای از آنان به فکرافتادند تا آن دسته از واژه‌هایی را که هم معنا هستند، در کتاب‌های مستقلی جمع‌آوری کنند و برخی از این دانشمندان، در جمع‌آوری این‌گونه کلمه‌ها، افراط کردند و واژه‌های بسیاری را که کم‌ترین ارتباطی با مترادف حقیقی نداشت، به عنوان مترادفات گرد آوردند.

به ظاهر، طرفداران مترادف دو دسته‌اند: دسته‌ای که مفهوم آن را گسترش داده و وقوع آن را به هیچ قیدی مقید نساخته‌اند و دسته دیگر، وقوع آن را به شرایطی مقید کرده‌اند که فراوانی وقوع آن را محدود می‌کند.

دانشمندان اسلامی همگی در سه قرن نخست، به وجود مترادف در زبان عربی و قرآن باور داشتند و کسی مترادف را انکار نمی‌کرد (المنجد، ۱۹۹۷: ۳۶)، تا اینکه کسانی پیدا شدند و بر دیگران فخر فروختند که برای یک شیء، ده‌ها و بلکه صدها اسم می‌دانند. زیاده‌روی در بزرگ جلوه دادن این پدیده در میان زبان‌شناسان متقدم، موجب پیدایش نظریه انکار مترادف شد که افرادی با آن مخالفت کردند. اما زبان‌شناسان معاصر، معتقدند در حقیقت، نبود تعریف دقیق و روشن از این پدیده در بین متقدمان، موجب پیدایش اختلاف شده است. از این رو، گاه به تعریف مترادف پرداخته و سعی می‌کنند اسباب پیدایش مترادف در زبان را بیان کنند. برای مثال، المنجد در کتاب مترادف در قرآن خود، مترادف را این‌گونه تعریف می‌کند: «دو لفظ در صورتی با یکدیگر مترادف‌اند که مترادف آن‌ها ناشی از پیشرفت در یک زبان نباشد، یکی از آن دو واژه از توابع و تأکیدات نباشد، و هر دو به یک اعتبار باشند؛ یعنی یکی بر ذات دلالت نداشته باشد و دیگری بر صفات، هر دو متعلق به یک زبان باشند و هر دو در معنای حقیقی به کار رفته باشد و مجاز، کنایه و استعاره نباشد». بر اساس این تعریف، بسیاری از لغت‌ها که تصور می‌شد با یکدیگر مترادف هستند، از دایره مترادف خارج می‌گردند.

کتاب‌های زیادی درباره پدیده مترادف نوشته شده است. از کتاب‌های سیبویه و اصمعی و رمانی در قرون اولیه گرفته تا دوران معاصر. در میان قرآن‌پژوهان معاصر از کسانی که به موضوع مترادف پرداخته، می‌توان به ابوهلال عسکری اشاره نمود. وی که از منکران مترادف به‌شمار می‌رود، کتاب الفروق فی اللغه را نگاشت و در آن ضمن بررسی لغوی بسیاری از واژگان، به بیان تفاوت بین واژگان پرداخت. البته عسکری در کتاب خود، تنها در دایره لغت از آیات قرآن استفاده نموده است. از دیگر پژوهش‌ها پیرامون مترادف، می‌توان به کتاب مباحثی در فقه اللغه و زبان‌شناسی عربی دکتر رمضان

عبدالطوب اشاره نمود. کار وی نیز تنها در حیطة لغت است و چند واژه را که دیگران براساس لغت و شعر عرب بررسی کرده‌اند، نقل، و به همین مقدار بسنده می‌کند. عایشه بنت الشاطی نیز در کتاب **اعجاز بیانی** خود به ترادف پرداخته و براساس تفسیر آیات، نبود ترادف در الفاظ قرآن را آشکار نموده، ولی بیشتر بر لغت تکیه داشته و به دخالت دادن قرائن، نظر نداشته است. عمر مختار نیز در بخشی از کتاب **معناشناسی** خود به این پدیده اشاره نموده، به بیان تعریف‌های ترادف و دیدگاه‌های گوناگون در این رابطه می‌پردازد و در پایان دیدگاه خود را مطرح می‌نماید. امتیازی که این کتاب نسبت به دیگر کتاب‌های ترادف دارد این است که عمر مختار در کتاب خود، حتی نظریه ترادف سیاقی و کامل را نیز مطرح می‌کند، اما مثالی در این زمینه ارائه نمی‌دهد. المنجد نیز در کتاب **الترادف فی القرآن**، حدود بیست واژه و مترادف‌های آن‌ها را آورده است و پس از بررسی معنای لغوی واژگان، در بیان تفاوت معنایی آن‌ها، بیشتر بر لغت تکیه کرده و هر چند به ظاهرایات قرآن و گاهی نیز به اقوال مفسران استناد نموده است، ولی به قرائنی که این معنا را نشان می‌دهد، اشاره نکرده است. سیدعلی میرلوحی نیز در کتاب **ترادف در قرآن**، بیش از ۲۵۰ واژه و مترادف‌های آن‌ها را بیان می‌کند و در بررسی خود، ابتدا معنای لغوی و سپس معنای اصطلاحی دویا چند واژه متقارب المعنای را با یکدیگر مقایسه نموده، رابطه این واژگان را در حیطة لغت بررسی کرده، شاهدی از کاربرد این معنا در آیات قرآن بیان می‌کند. در مورد این پدیده به تازگی کاری را آقای جعفر نکونام انجام داده است. ایشان در مقاله «ترادف در قرآن»، ضمن نقد و بررسی دیدگاه‌های دانشمندان در مورد ترادف برخی از لغات، این واژگان را در حد تقارب معنایی بررسی نموده است. بنابراین هنگام مطالعه کتاب‌های ترادف، آشکار می‌گردد که نخست: واژه‌هایی که در این کتاب‌ها، انتخاب و بررسی شده است، واژگان متقارب المعنای بوده است. دوم: ملاک صاحبان این کتاب‌ها، برای تعیین ترادف و یا نبود ترادف، بیشتر تکیه بر معنای لغوی واژگان بوده است. بیش از ۸۰ درصد این کتاب‌ها بر لغت تکیه دارند و هر چند گاهی به ظاهربخشی از آیات قرآن اشاره نموده‌اند، ولی به قرائن توجه نداشته‌اند. سوم:

حتی کسانی که به ترادف جزئی، کامل و سیاقی در قرآن اشاره داشته‌اند، مثالی در این زمینه ارائه نکرده‌اند.

در ادبیات عرب در حیطه ترادف، برخی از موارد اشتراک و افتراق بیان شده است، ولی با توجه به اینکه میزان و اساس، خود قرآن است و الفاظ در قرآن به گونه‌ای ساماندهی شده‌اند که علاوه بر معنای خاص لغوی، بر اساس سیاق، معانی گوناگونی به خود گرفته‌اند، ترادف کامل زمانی است که دو لفظ به طور کامل بر هم منطبق باشند و اهل زبان هیچ تفاوتی بین آن‌ها احساس نکنند و در همه بافت‌ها بتوانند جایگزین یکدیگر شوند (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۷۹-۱۸۶)

خلاصه نظر چند زبان‌شناس معاصر

پالمز: ترادف را هم معنایی خوانده و این هم معنایی را در میان واژه‌ها صحیح نمی‌داند، زیرا دو لفظ هم معنا باید بتوانند در همه جایگاه‌ها به جای یکدیگر بنشینند و از نظر او چنین دو واژه‌ای هیچ وجود خارجی ندارد (پالمز، ۱۳۶۶: ۱۰۵).

ابراهیم انیس: زبان‌شناس مصری تحقق ترادف را منوط به چهار شرط می‌داند: ۱- وحدت زمان یا عصر استعمال ۲- وحدت محیط تکلم و گویش ۳- وحدت تام معنایی دو واژه در ذهن عموم مردم یک محیط ۴- اختلاف اساسی شکل تلفظ دو واژه، به گونه‌ای که یکی از آن دو واژه زاییده تحول آوایی واژه دیگر نباشد (المنجد، ۱۹۹۷: ۷۷).

کوروش صفوی: در کتاب درآمدی بر معناشناسی دلیل نبودن ترادف کامل را این‌گونه بیان می‌کند: ۱- چون ممکن است رابطه دو واژه شمول معنایی باشد، مثل ماشین و اتومبیل که در مثال «ماشینم را پارک کردم» می‌توان به جای «ماشین»، «اتومبیل» گفت، ولی در مثال «ریشم را با ماشین زدم» این امکان نیست. ۲- دو واژه هم معنا ممکن است به دلیل واژه‌های هم‌نشین نتوانند جانشین یکدیگر شوند، مثل واژه‌خانه در داروخانه که نمی‌توان از واژه منزل به جای آن استفاده کرد. ۳- دو واژه به گونه‌های مختلف زبان تعلق داشته باشد، برای مثال آنچه را در تهران «یاد داشتن» می‌گویند، همان «بلد بودن» است. ۴- دو واژه ممکن است بار عاطفی متفاوتی داشته باشد، مثال معروف: بنشین و بفرما. ۵-

هم معنایی ممکن است به بافت خاصی مقید باشد، برای مثال، «بگیر و بخر» هم معنا نیستند، ولی در مثال «نان بخر» می‌توان گفت: «نان بگیر». (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

به طور خلاصه می‌توان گفت، بیشتر پژوهشگران ترادف مطلق را انکار می‌کنند و تنها معتقد به ترادف جزئی یا شبه ترادف یا تقارب دلالی یا تداخل معنوی هستند و عده کمی معتقدند ترادف حقیقی، کمیاب است. شاید مهم‌ترین پیچیدگی موضوع ترادف از نظر منکران آن در موضوع معانی نسبی، جنبه‌های عاطفی، ساختاری و کنایی آشکار می‌شود و همین امر برخی لغویان معاصر را بر آن داشته رأی سومی را برگزینند. آن‌ها می‌گویند: اگر مقصود از ترادف انطباق کامل باشد، به این معنا که در همهٔ سیاق‌های کلامی بتوان هر یک را به جای دیگری به کار برد بدون اینکه فرقی میان آن‌ها در همهٔ شکل‌های معنا، اعم از معنای اصلی، نسبی، ساختاری و کنایی وجود داشته باشد و از طرفی دو لفظ داخل در یک زبان و در یک سطح لغوی و در یک محدودهٔ زمان مشخص و میان یک قوم و قبیله باشد، باید گفت: این گونه ترادف به هیچ وجه وجود ندارد. اما اگر مقصود از ترادف انطباق دو لفظ، فقط در معنای اصلی باشد بدون توجه به دیگر جنبه‌های زبانی و یا اینکه در ترادف به جایگزینی لفظی به جای لفظی دیگر در برخی سیاق‌ها و یا در دو زمان یا بیشتر از یک محدودهٔ زمانی مشخص یا بیشتر از یک محیط لغوی واحد بسنده کنیم، به ناچار باید پذیرفت که ترادف امری محقق و واقع است.

با بررسی بافت‌های درون‌متنی (نظیر موضوع آیه، سیاق کلمات آیهٔ مورد نظر، سیاق کلمات آیات قبل) و برون‌متنی (نظیر مقام آیه، متکلم و مخاطب آیه، فضای نزول)، توسعهٔ معنایی واژه‌ها در قالب ترادف بیشتر روشن می‌شود. این مقاله در صدد است با استفاده از روش استناد به آیات، بر اساس سیاق (قرائن درون‌متنی و برون‌متنی)، نوع ترادف کامل را مشخص نماید. در ترادف کامل، دو واژه با وجود تغایر مفهومی، از لحاظ مصداق منطبق بر هم می‌باشند.

با نگاهی اجمالی به دیدگاه‌های موافقان ترادف و منکران آن روشن می‌شود آنان با تکیه بر تعریف واحدی از ترادف اظهار نظر نکرده‌اند و بنابراین به مقاصد یکدیگر به

درستی توجه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد کتاب‌های لغت و اشعار جاهلیت تنها منبع زبان‌شناسان متقدم بوده و از سیاق آیات قرآن بهره‌ای نبرده‌اند. آنچه این مقاله بدان اهتمام می‌ورزد، میزان قرار دادن قرآن است و روش آن، سیاق آیات قرآن است و پشتوانه اصلی پذیرفتن معنای واژه‌ها، قرائن برون‌متنی (بافت موقعیتی و سیاق آیات قبل و بعد) و قرائن درون‌متنی آیه (معنای لغوی، صرفی، اشتقاقی، بلاغی و نحوی واژه و سیاق کلمات آیه) است. سیاق آیات می‌تواند ترادف کامل دو واژه متقارب المعنار را در گستره مصداق به وجود آورد. سیاق به عنوان مبنای اصلی ساخت کلام، نقش عمده‌ای در فهم مراد متکلم دارد و کشف آن مبتنی بر در نظر گرفتن قرائن کلام است، ولی متأسفانه این روش تا امروز کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از طرف دیگر در این طرح، بسیاری از دیدگاه‌های زبان‌شناسان در مورد ترادف کامل در آیات قرآن عملیاتی خواهد شد.

روش این پژوهش، زبانی است و بیشتر در گستره لغت و تفسیر جستجو کرده، سیاق آیات قبل و بعد و کلمات آیه و بافت موقعیتی و فضای نزول را بررسی می‌کند و با توجه به این قرائن، نوع ترادف کامل بین واژگان "ثَقَّفَ" را اثبات می‌کند.

سؤال تحقیق: ترادف کامل واژگان در حیطه مصداق بر اساس بافت و سیاق آیات

چگونه است؟

۱- معنای لغوی واژگان «ثَقَّفَ»

در ادامه، ابتدا واژه‌هایی که به عنوان واژگان دلالت‌کننده بر معنای «یافتن»، انتخاب شده‌اند، به لحاظ لغوی بررسی می‌شود. واژه «ثقف» و مشتقات آن حدود شش مرتبه در قرآن به کار رفته است. شیوه گزینش این واژه‌ها به این صورت است که در کتاب‌های ترادف (المنجد، ۱۹۹۷: ۳۱۸)، واژه‌های «ثقف»، «لقی»، «وجد» و «ألفی» در یک دسته‌بندی معنایی قرار گرفته است و در طی انجام این پژوهش به واژه‌هایی برخورد شد که هرچند از نظر لغت ارتباط معنایی با ثقف ندارند، ولی در قرآن، به واسطه قرائن برون‌متنی و درون‌متنی و قرار گرفتن در سیاق آیه خاص، معنایی نزدیک و حتی مترادف ثقف به خود گرفته‌اند؛ واژه‌هایی مانند: «غلب»، «أسر»، «رأی» و «علم» که بعد از بررسی

لغوی این واژگان، در بخش دوم، نحوهٔ ترداف آن‌ها همراه با سیاق آیات قرآن خواهد آمد.

۱-۱- معنای لغوی واژه "ثَقَف"

ثاء، قاف و فاء به معنای راست کردن کجی‌های چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۶: ۱/۳۸۲). اصل در این ماده الثَّقَاف به معنای آهنی است که با آن تیرها و نیزه‌ها و مانند آن‌ها را صاف می‌کنند که لازمهٔ آن غلبه بر آن اشیا و نگه‌داشتن آن‌هاست (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ۸/۳۷۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵/۱۳۸).

۱-۲- معنای لغوی واژه «وجد»

وجد به معنای یافتن و نیز یافتن چیز گمشده یا مثل گمشده که آدمی مکان آن چیز را نداند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۰/۳۵۱؛ عسکری، ۱۳۶۳: ۲۱۴).

۱-۳- معنای لغوی «لقی»

لقی از سه اصل است: ۱- توافی و مواجهه دو چیز در مقابل یکدیگر [توافی اثنین متقابلین] ۲- طرح و انداختن چیزی ۳- کجی و اعوجاج (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۰/۳۵۱).

۱-۴- معنای لغوی «الْفی»

لام و فاء و حرف معتل است که بر روشن و آشکار کردن و پرده برداشتن از چیزی دلالت دارد. این واژه گاهی مهموز و گاهی غیر مهموز است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵/۲۵۸).

۱-۵- معنای لغوی «غلب»

غین و لام و باء بر قوت و شدت و چیره شدن دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۳۸۸).

۱-۶- معنای لغوی «أسر»

حاصل در این ماده اِسار است به معنای ریسمان و قید و بند، و «أسر» در قدیم به معنای محکم کردن و حصرو حبس کردن و نگه داشتن باریسمان یا تسمه چرمی بوده است. سپس این معنا در عمل بستن و حبس کردن به کار رفته است. بنابراین «أسر» و «أسیر» به معنای کسی است که گرفته شده و حبس و بازداشت شده است؛ هر چند با

بند و ریسمان و... بسته نشده باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲/ ۲۹۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۰۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷/ ۲۹۳).

۷-۱- معنای لغوی واژه «رأی»

اصل صحیحی که بر نگاه کردن و دیدن با چشم یا بصیرت دلالت می‌کند. پس رأی چیزی است که انسان در امری به نظرش می‌رسد و جمع آن آرا است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/ ۴۷۲).

دیدن، دانستن، نگاه کردن، هرگاه به یک مفعول متعدی شود، به معنای دیدن با چشم است و هرگاه با دو مفعول متعدی گردد، به معنای علم است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۴/ ۲۹۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۴/ ۳۴).

الرأی: اعتقاد نفسانی درباره یکی از دو امر نقیض که در آن ظن و گمان غلبه دارد. رؤیة: ادراک چیزی است دیدنی و دیدن برحسب نیروی نفسانی انواعی دارد: نخست: دیدن و ادراک با حواس ظاهر و آنچه را که بر این اساس باشد.

دوم: دیدن با وهم و تخیل.

سوم: دیدن با تفکر و اندیشه.

چهارم: دیدن و ادراک با عقل (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱/ ۳۷۴).

۸-۱- معنای لغوی «علم»

علم ضد جهل است و به معنای حضور و احاطه بر چیزی و نیز به چیزی پی بردن و حقیقت آن را دانستن است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ۶۲۴-۶۲۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/ ۱۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲/ ۱۵۲).

۲- ترادف کامل در واژگان ثَقَفَ

۲-۱- بررسی سیاق ثقف در معنای غلبه

﴿إِنْ يَتَفَكَّرُوا لَيَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أُنْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ (ممتحنه/ ۲)؛ اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی

دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که کافر شوید.

قرائن برون متنی

الف) متکلم آیه: خداوند متعال.

ب) مخاطب آیه: آیه خطاب به مسلمانان است.

ج) فضای نزول: آیات سوره ممتحنه متعرض مسئله دوستی مؤمنان با کفار است، و از آن به سختی نهی می‌کند. مفسران معتقدند این آیات درباره «حاطب بن ابی بلتعه»، نازل شده است. جریان چنین بوده که زنی به نام «ساره» که وابسته به یکی از قبایل مکه بود، در مدینه خدمت رسول خدا آمد و از آن حضرت درخواست کمک کرد. حضرت دستور داد لباس و مرکب و خرج راهی به او دادند، و این در حالی بود که پیامبر آماده فتح مکه می‌شد. در این موقع حاطب نامه‌ای به اهل مکه نوشت و در آن مشرکان مکه را از تصمیم پیامبر مبنی بر فتح مکه آگاه کرد. جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر رساند و ایشان عده‌ای را فرستادند و نامه را در بین راه از او گرفتند. وقتی پیامبر علت این اقدام را پرسید، حاطب پاسخ داد که برای حفظ جان خانواده‌اش از شر مشرکان مکه، این کار را انجام داده است و اینجا بود که آیات فوق نازل شد و درس‌های مهمی در زمینه هرگونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد، ضمن نهی شدید از دوستی با مشرکان، گوشزد می‌کند که این مشرکان همان‌هایی هستند که مسلمانان را به جرم ایمان به خدا و پیامبر، از شهر و دیارشان اخراج کردند. در آیه مورد بحث تأکید می‌کند که این مشرکان اگر بر مسلمانان چیره شوند، با دست و زبان خود هرگونه آزاری را بر مسلمانان روا خواهند داشت و دوست دارند که آنان کافر شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹ / ۳۸۷).

د) مقام آیه: این آیه در مقام هشدار به مسلمانان است که با مشرکان طرح دوستی

نریزند.

قرائن درون متنی

معنای لغوی واژگان: اصل "ثقف" از ماده الثِّقَاف به معنای آهنی است که با آن تیرها و نیزه‌ها و کجی‌های اشیا را صاف می‌کنند که لازمه آن غلبه بر آن اشیا و نگه داشتن

آن‌هاست.

ارتباط کلمات کلیدی آیه: عبارت «وَيَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» در این آیه، به منزله عطف تفسیر است، برای جمله «يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً». و «بسط آیدی بالسوء» کنایه است از کشتن و اسیر کردن و دیگر شکنجه‌هایی که دشمن غالب نسبت به مغلوب روا می‌دارد. و «بسط زبان‌ها به سوء» کنایه است از ناسزا و بدگویی. به نظر می‌رسد، جمله «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» عطف باشد بر جزء، یعنی جمله «يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً»، و ماضی «وَدُّوا» معنای مضارع را می‌دهد، چون شرط و جزاء اقتضا دارد که ماضی مزبور به معنای مضارع باشد. معنای آیه این است: اگر مشرکان بر مسلمانان دست یابند، دشمن آن‌ها خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی به سوی آن‌ها دراز می‌کنند، و دوست می‌دارند که کافر شوند، همچنان که در مکه مؤمنان را شکنجه می‌دادند، به این امید که شاید از دینشان برگردند. و خدا داناتر است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹/۳۹۲).

این آیه را خداوند خطاب به مسلمانان نازل کرده و فضای نزول آیه در مورد نامه مخفیانه حاطب بن ابی بلتعنه به مشرکان و آگاه کردن ایشان بر تصمیم پیامبر در مورد فتح مکه است. با توجه به این فضای نزول و نیز قرینه مقام آیه که نهی از دوستی مسلمانان با مشرکان است و همچنین ارتباط و معنای کلمات آیه، همچون عبارت «يَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ» که اشاره به آزار و شکنجه مسلمانان توسط مشرکان دارد، مشخص می‌گردد که کلمه ثقف که در اصل به معنای راست کردن کجی‌هاست؛ در این سیاق، به معنای غلبه است، چنان که بسیاری از مفسران نیز معنای «يثقفوكم» را به معنای غلبه آورده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۴۰۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ۵/۲۰۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۶۳؛ میبلی، ۱۳۷۱: ۱۰/۶۹، زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/۵۱۳). یعنی خداوند می‌گوید: مشرکان در صورت غلبه بر مسلمانان، آنان را آزار و اذیت و نابود می‌کنند و نه اینکه کجی‌های مسلمانان را صاف کنند. از این جهت، لغت «ثقف» در این سیاق، از معنای «صاف کردن کجی‌ها» به سمت «غلبه» توسعه پیدا می‌کند. بنابراین با توجه به

این قرائن برون متنی و درون متنی، دو واژه ثقف و غلب در این سیاق، دارای مترادف کامل هستند.

۲-۲- بررسی سیاق ثقف در معنای أسر

﴿فَإِنَّمَا تَثَقَّفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَارِدْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَدُّكُرُونَ﴾ (انفال / ۵۷)؛ پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی با [عقوبت] آنان، کسانی را که در پی ایشان اند تار و مار کن، باشد که عبرت گیرند.

قرائن برون متنی

الف) متکلم آیه: متکلم آیه خداوند است.

ب) مخاطب آیه: این آیه خطاب به رسول خدا و مسلمانان، چگونگی برخورد با یهودیان پیمان شکن را بیان می‌کند.

ج) فضای نزول: آیات ۵۵ تا ۶۶ سورة انفال پس از ذکر سرگذشت و کیفر اقوام سرکش و نافرمان، مانند آل فرعون و اقوام پیش از آن‌ها، احکام و دستورهای درباره جنگ و صلح و معاهده‌های جنگی و نقض آن‌ها بیان می‌کند. رسول خدا بعد از هجرتش به مدینه، با طایفه‌های یهودی در مدینه پیمان بست تا با مسلمانان قتال نکنند و علیه رسول خدا با دشمنان اسلام متحد نشوند، در عوض بر دین خود باقی بوده، با پرداخت خراج، در پناه حکومت اسلامی در امان باشند. این یهودیان چندین بار پیمان شکنی کردند و این آیات، روش محکمی را که پیامبر باید در مقابله با آن‌ها در پیش بگیرد، بیان می‌کند تا مایه عبرت دیگران گردد. خداوند در این آیات ابتدا این افراد را بدترین موجودات خوانده، به پیمان شکنی‌های مکرر آن‌ها اشاره می‌کند و در آیه مورد بحث، شیوه برخورد با این گروه پیمان شکن و لجوج را بیان می‌کند که هرگاه در میدان جنگ آن‌ها را اسیر کردند، چنان آنان را درهم بکوبند تا گروه‌های دیگری که دنبال آن‌ها هستند، عبرت بگیرند و پراکنده شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴۸/۹؛ مکارم، ۱۳۷۴: ۲۱۷/۷).

د) مقام آیه: آیه در مقام بیان احکام جنگ و چگونگی جنگیدن با یهودیان است،

برای عبرت دیگر دشمنان و پیمان شکنان.

قرائن درون متنی

معنای لغوی واژگان: ثقّف از الثّقاف، به معنای آهنی است که کجی های نیزه ها و تیرها را با آن صاف می کنند. آسربه معنای ریسمان و بند و سپس در معنای بستن و حبس کردن است.

ارتباط کلیدی کلمات آیه: کلمه «تشرید» متفرق کردن توأم با اضطراب است. و اینکه فرمود: «فَأَمَّا تَثَقَّفَتْهُمْ»، اصل آن «إِنْ تَثَقَّفَتْهُمْ» بوده، و حرف «ما» که برای تأکید است برسر «إِنْ» شرطیه درآمده تا مصححی باشد برای اینکه نون تأکید بر فعل شرط «تثقّف» درآید، چون سیاق کلام برای این بوده که در ضمن شرط، تأکید هم بکند. منظور از اینکه فرمود: «فَشَرِبُوا بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ» این است که چنان عرصه را برایشان تنگ کند که نفرات پشت سرایشان عبرت گرفته، رعب و وحشت بردل هاشان چیره گردد و در نتیجه متفرق شوند، و آن اتحادی که در اراده و رسیدن به هدف داشته اند و آن تصمیمی که برقتال با مسلمانان و ابطال کلمه حق گرفته بودند از بین برود. بنابراین، منظور از اینکه فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» امید به این معناست که نسبت به آثار سوء نقض عهد و فسادانگیزی در زمین و دشمنی با کلمه حق و عاقبت شوم آن تذکر پیدا کنند، و متوجه شوند که خداوند مردم تبهکار را به سوی هدفشان هدایت نمی کند و او نقشه های خائنان را رهبری نمی کند. پس آیه شریفه هم به این معنا اشاره دارد که باید با آنان قتال کرد و بعد از غلبه بر ایشان تشدید و سخت گیری کرد و متفرقشان نمود و هم به اینکه دنبال سرایشان کسانی هستند که در نقض عهد و انتظار دچار شدن حق و اهل حق به مصائب، حالشان نظیر حال ایشان است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴۸/۹؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰/۲۴۵).

در این آیه خداوند، رسول خود و مسلمانان را مورد خطاب قرار داده است. فضای نزول و مقام آیه، در مورد پیمان شکنان یهود و روش برخورد با پیمان شکنان در میدان جنگ است که اگر آنان را اسیر کردند، چنان آنان را مجازات کنند تا دیگر دشمنان عبرت بگیرند. بنابراین با توجه به قرینه فضای نزول و مقام آیه و همچنین با توجه به

سیاق و معنای کلمه‌ها و عبارت‌های آیه مثل عبارت: «فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ» و نیز «لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» که بیانگر رفتار قاطع و شدت عمل در برخورد با عهدشکنان است، می‌توان گفت واژه «ثقف» که در اصل به معنای راست کردن کجی‌هاست، در این سیاق، به معنای آسراست؛ یعنی وقتی آنان را اسیر کردی آن چنان قاطعانه برخورد کن تا کجی خط عقب صاف شده و دیگر دشمنان عبرت گرفته و پراکنده شوند. برخی از مفسران نیز «ثقف» را در این سیاق، به معنای آسراورده‌اند. (طوسی، بی تا: ۱۴۴/۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۰/۸؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۸/۱۰). پس ثقف و آسردر این سیاق، به طور کامل بریکدیگر منطبق بوده، ترادف آن‌ها از نوع ترادف کامل است.

۳-۲- بررسی سیاق وجد در معنای رأی

«وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضْعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا بَأَنَّا مَا نَبْعِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ» (یوسف ۶۵)؛ و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان بدان‌ها بازگردانیده شده است. گفتند: «ای پدر، [دیگر] چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانواده خود را فراهم، و برادرمان را نگهداری می‌کنیم، و [با بردن او] یک بار شتر می‌افزاییم، و این [پیمانانه اضافی نزد عزیز] پیمانانه‌ای ناچیز است.»

قرائن برون‌متنی

الف) متکلم آیه: متکلم خداوند متعال است.
 ب) مخاطب آیه: عموم مردم در این آیه مورد خطاب هستند.
 ج) فضای نزول: در سوره یوسف در ادامه داستان حضرت یوسف از آیه ۶۳ این سوره، ماجرای بازگشت برادران یوسف به سوی پدرشان و راضی کردن پدر به اینکه در سفر بعدی به مصر، برادرشان (بنیامین) را برای گرفتن طعام همراه آنان بفرستد، بیان می‌شود. سپس در آیه مورد بحث، اشاره می‌کند به زمانی که برادران یوسف بار و بُنه خود را گشودند و در کمال تعجب، متاع و کالای خود را در بین طعام دیدند و متوجه شدند که